



سال سوم

بهمن ماه ۱۳۱۴

شماره ۹

درام

بقلم آقای لطفعلی صورتگر

۱

دنیای مغرب که از سرچشمه ادبیات یونان شیراب است کلمه «درام» را از یونان گرفته و شاهکارهای بزرگان ادب مانند شکسپیر و مارلو انگلیسی یا گوته آلمانی را بهمان کلمه توصیف نموده است. انتخاب این لفظ و عدم تغییر آن چندان سرسری نبوده قطعاً از نظر ناداری زبانهای اروپائی در پیدا کردن تعبیری برای آن نیست زیرا ادبیات کشور های مغرب هزاران کلمه بیکانه دیگر را که در شعر و نثر و داستانها بکار میآید شکل و قالب کشور خویش بخشیده است.

این نعمت و اصرار از آن نظر است که در این کلمه اثری از شاهکارهای کهنه یونانی و روحی و هزاران دستور از ارسطو که پدر علوم و ادبیات دنیای قدیم است موجود میباشد و هر کلمه دیگر که جایگزین آن شود تاریخ و نسب نامه بزرگی را از کف خواهد داد و در این رشته از ادبیات که یونان شاید مبتکر آن باشد دریغ است که اینهمه سابقه و آثار با تیر کلمه مخو شود و دنیای نیازمند امروز از آن بی بهره بماند.

در کشور ما این قسمت از ادبیات در دوره های پیشین جلوه گری نکرده و هر چند در آثار گذشته که امروز بدست ما میرسد سخنهائی اجمالی و غیر صریح میتوان پیدا کرد که از میل ایرانیان بپازی و تقلید حکایت کند ولی روی هم میتوان گفت که در این دو

هزار سال که بر سر ایران گذشته است این میل هرگز مقام بروز کامل نیافته و مانند سایر وسائل خوشگذرانی، زندگانی پاینده و جاودان پیدا نکرده است. شاید دلیل این نقص همان اشتیاق و علاقه ایرانیان بابداع و ابتکار باشد زیرا ایرانی همواره مرهون ذوق و قریحه لطیف خویش بوده و کمتر خواسته است که آثار این قریحه و ذوق را از زبان دیگران ادا کند و بر آن لباس اشخاص گوناگون بیوشاند. ساده تر آنکه شاعر و نویسنده و نقاش ایرانی در آثار خویش هویت و شخصیت خود را رها نکرده و هیچوقت بانصراف خاطر زبان گویای خویش را بدیگری وام نداده است. روح ایرانی پیوسته در پی آن بوده است که در تمام مظاهر ادبی استقلال و هویت خاصی داشته و بهر چه توجه میکند آنرا بخود نزدیک ساخته و اثری از خود در آن بگذارد و از این روی از تقلید یا پوشیدن پیرایه دیگران شانه تهی کرده و باین قسمت از مظاهر ادبی که وقتی صورت کمال یافت خرق عادت و سحر انگیزی مینماید توجهی نداشته و این کار را بظفلان یا بانها که ذوق ادبی لطیف ندارند و کارشان مشغول داشتن مردم است رها کرده است.

اما ملل دیگر و مخصوصاً یونان در این قسمت ذوق و علاقه شدیدی بخرج داده و در تکمیل این فن هنرمندیها کرده اند تا بدانجا که «درام» در میان سایر تجلیات ادبی در نخستین درجه اهمیت واقع شده و آنچه زبان شعر و نثر و داستانسرایی از ادای آن ناتوان بوده است بوسیله «درام» در دفتر زمانه بیادگار مانده است.

علت این مزیت و برتری آنست که شعر و نثر برای ایجاد محیط یا وضعیتی که افکار شاعرانه در آن جا خلق شده و پرورش یافته است نیازمند توافق روحی شنونده و خواننده است و بعلاوه برای درک موقع یا محیط، توجه و سرعت انتقال و هوش و ذوق خواننده را ضرور دارد و این همه وظیفه که بدوش شنونده محول است طبعاً روح وی را خسته و توجهش را تقسیم مینماید و از این روی توانائی درک تمام آن مسرات و لذتها را که در نظم و یا نثری خفته است نخواهد داشت. درست مانند آنکه ما را بیباغی پرازگل و زیباچین دعوت نمایند ولی در دهلیز آن نخست انواع عطرهای مصنوعی را بما عرضه کنند و از آن پس ما را با ششام روایح لطیفه گلهای بوستان ببرند و انتظار داشته باشند که بوی گلها آنطور که باید ما را مست و مدهوش نماید،

«درام» برعکس محیط و وضعیت را خلق کرده و بیش چشم تماشائی میگذارد. یعنی يك رشته از عملیات انسانی را از سایر وقایع و حوادث مجزا نموده و همان قسمت را در صحنه یا دورنمای صحنه جلوه میدهد و از جزئیات حوادثی که در آن هنگام برای پهلوانان یا عروس درام پیش آمده و ارتباطی قطعی با واقعه اصلی ندارد پرهیز می نماید. در این مورد مانند آنست که دسته گلی از بوستان چیده و بی آنکه مارا بتاریخ زندگانی نهالها و تعداد غنچه هریک از آنان خسته کنند در هر کجا نشسته ایم بما عرضه نماید و از زحمت رفتن ببوستان و کشیدن منت از بوستان بان آسوده سازند.

اگر در این مورد مثالی روشن تر و نهی از استعاره و مجاز ضرور باشد میتوان داستان خسرو و شیرین حکیم نظامی و رومیو و ژولیت^۱ شکسپیر را مورد مقایسه قرار داد. داستان نظامی برای آنکه محیط این عشق بازی دور و دراز و نهی از حوادث مهم و انقلاب انگیز را بخواننده معرفی کند چندین صدمیت را در آغاز بدان اختصاص داده است اما بمجرد آنکه منظره تغییر میکند و خسرو بار منستان و روم یا شیرین بایران میرود باز نظامی خود را ناگزیر می بیند که خوانندگان را بایک محیط تازه آشنا کند تا لطف شکایت شیرین بار از نیاز فرهاد معلوم شود و این همه مقدمه و شرح قدمتی از حافظه و هوش مارا میگیرد و برای درک اصل موضوع فکر ما جمع نخواهد بود. اما درام شکسپیر نیز که داستان عشق مقرون بنا کامی است از همان آغاز مارا بمحیط این واقعه وارد میکند و بی زحمت شرح و بسط به اصل حادثه میپردازد و ما شاهد وقایع و حوادثی هستیم که هریک اهمیت و لزوم قطعی داشته و مانند حلقه های سلسله با یکدیگر پیوسته و در استحکام و لزوم با حلقه های دیگر یکسان است.

این همه شرح و بسط پیش از آنکه «درام» را تعریف کرده باشیم شاید ظاهراً چندان منطقی جلوه نکند زیرا دستور ارسطو مارا ملزم ساخته است که نخست باید به تعریف و از آن پس بیان موضوع و در پایان سخن بشرح فایده علوم یا فنون پرداخت. اگر در این تبری از آن قاعده کلی تعمدی شده موجب آن اینست که در کشور ما این قسمت از ادبیات رونق و عظمتی که زیننده هوش مبدع و قریحه افسونکار ایرانی است پیدا

نکرده و متروک مانده است و تا میل و رغبت در این موضوع پیدا نشود و طبیعت بمطالعه خصوصیات و جزئیات «درام» نگرود آنچه گفته شود از لطف و اهمیت خویش خواهد کاست و انگهی هنگام آنست که ایرانی نیز خامه گرفته و باشناختن کواکب و پند های فن بکار بر داند و در این میدان از کسی عقب نماند.

درام چیست ؟

تزدیک ترین مفهومی که برای این کلمه یونانی در زبان پارسی میتوان یافت «کار کرد» است و برای کلمه تياتر نیز «نمایشگاه» یعنی آنچه که مردم چیزی می بینند مناسب خواهد بود. این دو کلمه ما را بیک حقیقتی راهبری خواهد نمود و آن اینکه «درام» با عمل و حرکت آغاز شده و همه جا کردار را مقدم بر گفتار داشته است. زیرا در آن نخست رقص و پای کوبی و از آن پس سخن گفتن و مکالمه پیش می آید یا اول بدن در جنبش و تلاش می افتد و بعد روح و اراده با حرکت و کوشش شروع میکند. شک نیست که با گردش ایام در کیفیت درام تطور و تغییری ایجاد شده و امروز میتوان درام هایی مربوط به روح را که جنبش و حرکت جسمانی آن نهایت مختصر است مشاهده کرد و با احياناً درام هایی را که هرگز نمیتوان به نمایش آنها اقدام نمود مطالعه نمود. در حقیقت درام های عصر امروز آقدر مربوط بعوالم روحانی و فکری بشری است که یکی از نویسندگان بزرگ انگلیسی در باب آن مینویسد^۱ :-

«بازیهای عصر حاضر تا آن درجه مربوط بقوای معنوی انسانیت شده است که بازیگران مانند آنست که با هزار گونه معذرت و پوزش در صحنه بازی حرکت میکنند و زبان حالشان اینست که با این همه معنویت هم سنخ نبوده و حق ورود در صحنه تجلیات عوالم روحانی نداشته اند.»

بدین حساب «درام» از مشغول ساختن مردم در گذشته بموعظه و نصیحت بر داخته و حوزه درس تشکیل داده است و از همین نظر هر گونه تعریف قطعی و کلی را جواب گفته و ما را ناگزیر ساخته است که از تعریف این فن در گذشته و به بینیم طرز عمل و کیفیت آن چیست.

ارسطو در کتاب «یوتیک»^۱ خود می نویسد: «تقلید فطری و طبیعی انسان بوده و از آغاز طفولیت بآن سرگرم است و در حقیقت بزرگترین مزیت وی بر سایر حیوانات همین است که بیش از آنها قوه تقلید داشته و بهمین وسیله نیز بآموختن و تعلیم می پردازد. و همانگونه که این تقلید طبیعی و فطری است لذت بردن از مشاهده بازی دیگران نیز عادی و مطابق طبیعت انسانی خواهد بود.» وقتی دامنه این فن ایشمه و وسیع است باید گفت که جز هر دوره از ادوار زندگانی بشری یک شاخ درام برای رفع احتیاجات آن عصر رواج داشته است و روزگاری کهنه معابد خدایان مصری و هندی بدان اشتغال داشته و احیاناً حرکت غریب و عجیب دست و پا و سحر را برای پیشرفت مقاصد خویش بکار میبردند، تا آفتاب را به نور افشانی و ابر را بگوهرباری برانگیزاند. گاهی دیونیزوس^۲ خدای زراعت و حاصلخیزی یونان در مجلس خدایان برقص و پای کوبی و تقلید میپرداخت و وقت را بر آنها خوش میداشت و زمانی یونانیان در جشن خرمن کوبی که بافتخار این خداوند میگرفتند از نویسندگان درام های غمناک منت میکشیدند تا دستور بازی جدید برای آنها بنگارد و امروز شهرهای وود^۳ در آمریکا و تیاتر معروف دروری لین^۴ در انگلستان عالم متمدن را بفرح و انبساط میآورد.

از طرف دیگر درام انواع و اقسام فراوان دارد، گاهی جمعیتی بزرگ و زمانی یکی از افراد انسانی در آن به تقلید می پردازد. گاه با آهنگ موسیقی توأم است و گاهی بازی کنندگان عروسک های مقوایی و ساختگی هستند. گاهی رقاصه ها و موقعی کتابخانه های بزرگ بآن کمک میدهند و حتی گاه میشود که بازیگران به تقلید دیگران پرداخته و بخلاق و ابداع تطورات زندگانی و نمایش تجربیات حیاتی خویش میپردازند. روزگاری تماشاگران به زینت و تجمل ظاهری بازیگران علاقه دارند و نیاب فاخره و جواهرات گرانبهارا برفرق بازیگران خویش می پسندند و زمانی بحقیقت و واقعیت توجه کرده میخواهند که گوشه از گزارش زندگانی را چنانکه مورد آزمایش عموم است روی صحنه نمایش بنگرند.

اینها همه عبارت از نمایش احساسات و عقاید و واقعات زندگانی بشری است که بوسیله انسان برای حظ روح و مسرت خاطر انسانی بوجود آمده است.

از مباحث فوق این نکته هویداست که درام آن قسمت از فنون ظریفه خواهد بود که وقایع را بوسیله کسانی که بجای اشخاص اصلی يك داستان سهم خویش را در يك واقعه نمایش میدهند، معرض مشاهده ناظرین قرار دهد. البته این فن مخصوص بيك ملت نبوده و از روز پیدایش بشر چنانکه ارسطو گفت مردم سرت جوی را از خرد و کلان مشغول میداشته و بانواع مختلفه و طرزهای گوناگون از ژاپون تا شبه جزیره اسکانديناوی و ایسلاند جلوه گری کرده است. منتها در نقاط مختلفه بر حسب مقتضیات اخلاقی و روحی مردم و معتقدات مذهبی و اجتماعی در جلوه و نمایش ضعف و شدت داشته گاهی در طریق کمال و عظمت ادبی افتاده و زمانی دچار انحطاط گشته اسباب دست و وسیله معاش مردم پست و فرومایه که بنوامیس بزرگ ادبی و اخلاقی آشنائی نداشته اند گشته است.

هرگونه عمل یا حرکتی که بعنوان جلوه یا مظهر ادبی بچشم بینندگان درآید جز آنکه يك واقعه را از علل و جهات تا نتایج و تأثیر آن ظاهر ساخته باشد حالت کمال نخواهد داشت. البته لازم نیست آن نتایج قطعیات منطقی و دانشمند پسند و آن علل و بواعث کیفیت اساسی و حتمی داشته باشد بنابراین ابتدای هر عمل یا حرکت را از میل و اراده بشری شروع باید نمود؛ هر چند که آن اراده نیز در مقام خود مطیع و بنده تقدیر و قضای آسمان باشد. چون چنین است البته هیچ عمل و جنبشی را نمی توان «درام» گفت مگر آنکه از روی يك نقشه یا دستور معین و معلومی پیش آید و کیفیت عمل هر يك از بازی کنندگان آن مشخص و محدود شود و رنه دامنه هر اقدام و جنبش بشری تا آخر عمر و از آنپس تا پایان جهان پایدار و در زندگانی افراد بشر یا قسمتی از آن مؤثر خواهد بود. البته هر يك از جنبشهای كوچك انسان میتواند موضوع يك درام بزرگ واقع شود چنانکه داستان قابیل یا سرگذشت اسارت یوسف و مرگ سهراب یا اسفندیار و حتی حرکات خارج از عقل يك نفر مت هر يك بنفسه موضوع درامی بزرگ واقع توانند شد ولی نمایش این وقایع بوسیله جنبش و بعبارة ساده تر در آوردن آنها بصورت درام غالباً از دائره توانائی بسیاری از ملل و اقوام بیرون بوده است.

همینکه موضوع «درام» معلوم شد يك سلسله قواعد و دستورهاى ادبی برای برگزار کردن آن ضرورت پیدا میکند و اینجاست که بنیه ادبی یا ذوق ملل اختلاف پیدا کرده بعضی

«درام» را با قوانین و حدودی که برای آن معین میکنند ترقی داده و بذروه کمال و زیبایی می‌رسانند و برخی از تنظیم دستورها شانه تهی کرده تدریجاً «درام» و میل طبیعی خویش را باین قسمت از مظاهر ادبی پزمرده می‌سازند.

شک نیست که بزرگترین و اصلی‌ترین نکته که در درام باید مراعات شود استفاده از نطق و بیان انسانی است زیرا هر چند تزیینات و آرایشهای صحنه بازی و بازیگران و موسیقی و رقص بر جلوه و زیبایی درام می‌افزاید گفتار اساس و پایه اصلی و مهم آن است و علمای کنج‌کاو ثابت کرده‌اند که پیش از آنکه درام بجای آنکه جامه گری نماید شعرا و داستان‌سرایان وقصه پردازان منظومات یا قصص خویش را برای مستمعین می‌خواندند و با حرکات دست و تغییرات قیافه حزن یا شادمانی و جوش داستان را بشنوندگان می‌رسانیدند و بعبارة ساده‌تر در همان آغاز کار که درام شروع بتجلی نمود گفتار را بخدمت گماشته بود.

پس از گفتار قوه و استعداد بازیگر در نمایش کیفیات روحانی بشری که ملازم حوادث است ضرورت خواهد داشت. زیرا هر چند بازیگر که اثر فکر نویسنده درام را با عملیات خویش تفسیر مینماید تنها در دقائق معدود توجه بینندگان را بخویش جابب خواهد نمود و همینکه درام خاتمه یافت و هنگام تفکر و اندیشه فرآز آمد باز آنچه زائیده فکر نویسنده است در ذهن ما جایگیر شده و قیافه بازیگر بتدریج از حافظه ما محو خواهد گشت ولی در بازی ما هر آنه و مجسم ساختن وقایع و فعل و انفعالات روحانی اشخاص اثری مخصوص هست که میتواند احساسات خفته ما را بیدار ساخته و روح ما را که مطالعه درام بتفکر و اندیشه می‌انداخت بوسیله نمایش بهیجان بیاورد. چنانکه کریستن‌ها و فریادهای شادی که بی اختیار بتماشا گران دست میدهد برهان این مدعاست و هر چه بازیگر طبیعی‌تر بازی کند یعنی هر چه خویشتن را بیشتر بروح شخصی که بلباس و زوی وی درآمده نزدیک نموده و شخصیت خویش را از دست بدهد بیشتر ما را فریفته و مجذوب آن داستان تواند نمود.

از همین نظر در تمام دنیا همواره برای پیدا کردن بازیگرانی که بیشتر با پهلوانان و اشخاص داستان از حیث بالا و قیافه و افکار و روحیات توافق داشته باشند از دیرباز مساعی بکاررفته است، و بی‌جهت نیست که سر حلقه نویسندگان درام جهان یعنی شکسپیر و پس از وی

نویسندگان بزرگ دیگر مانند بن جانسون^۱ و کریستفر مارلو^۲ و امثال آنها غالباً قسمتی از درام خود را روی صحنه بازی می کرده اند تا بهتر بتوانند حق آنرا ادا کنند و خدمت بازیگران غیر آشنا و ناآزموده را طلبکار نباشند.

اما درام جز نقشه بازی و بازیگر نیازمند چیزی دیگر هم هست و آن ایجاد طبع و کیفیت اصلی روحانی در اشخاص داستان است.

برای اینکه از تعقید اجباری جمله فوق رها شویم باید بگوئیم که درام های بزرگ جهان تنها از نظر اینکه داستان آنها قابل دقت و یا بازیگران آن زبردست و استاد بوده اند معروف نشده بلکه عات شهرت آنها اینست که در هر يك از اشخاص حکایت بینندگان یکی از حالات روحانی بشریت را مجسم می بینند مثلاً عشق و التهابات و آنهمه افروختگی های آنها در يك شخص شهرت و پستی را در دیگری و خشم و حس انتقام را در شخص دیگر بحد کمال مشاهده خواهند نمود و این حالات باید آنقدر عمومی و جاودانی باشد که برای همه کس از هر ملت و نژاد که باشد و در هر دوره از ادوار زمانه که زندگی کند نماینده و مظهر آن کیفیت روحانی باشد و گر نه درام اهمیت و عظمت خویش را از کف داده و بجای اینکه برای جهانیان و قرون متعدده نگاشته شده باشد بکار مشغول داشتن افراد يك نقطه از جهان که در يك قسمت مخصوص زمان زندگی میکنند خواهد آمد.

برای نمایش عشق شورانگیز و علاقه آتشین انسانی تنها يك دوا آه سرد دستی که روی قلب نهاده شود و چند بیت عاشقانه کافی نیست بلکه اگر عشق باید در درام تجلی کند بازیگران آن باید بتمام معنی مظهر عشق باشند و در این صورت آنهمه خاموشیها و انقلابات درون و جوش و التهاب معنوی که در دل عاشق موجود است و آن همه احساسات نهانی که هرگز بزبان نیامده و تاب شرح و توصیف ندارد باید بوسیله بازیگر بجلوه گری در آید و صورت پذیر ساختن این معنی کار هر که جست و خیزی میکند یا فریاد و ناله تواند نمود نیست.